

مگس



روی ساندویچ من، یک مگس نشسته بود. یک بار آن را کیش کردم. پرید و یک کم آن طرف تر، روی ساندویچ نشست. گفتم: «بخشید که بیدارت کردم!»



مرد گفت: «من یک سالاد یک نفره می خواستم. اما شما برایم سالاد دو نفره آورده‌اید. نگاه کنید: یک مگس نشسته روی آن، دارد سالاد می خورد.»

جشن تولد بود. مامان مگس به بچه اش گفت: «عزیزم، برو
روی آن کیک تولد بنشین.»
بچه مگسه گفت: «من خجالت می کشم آن جا بنشینم چون
۵۰ نفر دارند به کیک نگاه می کنند!»



از مگس پرسیدند: «چه غذایی دوست داری؟»
مگس گفت: «غذاهایی که راه رفتن روی آن، آسان باشد!»

